



گوشه‌ای تاریک از تاریخ شاهنشاهی

## وهرام پنجم شاهنشاه ساسانی

سالیان درازی است که نگارنده به بررسی رابطه ترکان و ایران اشتغال ورزیده است. هنگامی که سالهائی در خارج از میهن بسر میبردم فرصت یافتم در پیرامون رابطه‌ی ترکان با ایران به گردآوری اسناد و مدارک مورد نیاز میادرت کنم.

پس از بازگشت به میهن کوشیدم تا اسناد و مدارک گردآوری شده را مورد استفاده قرار داده و به نگارش کتابی در این زمینه بپردازم. اما تاکنون فرصتی مناسب بدست نیامده است. ناگزیر به نوشتن مقاله‌های پراکنده‌ای زیر عنوان «در پیرامون آذربایگان» و «ترکان و ایران در روزگار خسرو انوشیروان» بسنده کردم که در مجله‌ی گرامی «بررسیهای تاریخی» به چاپ رسیده که امید است مورد توجه خوانندگان ارجمند مجله قرار گرفته باشد.

اکنون فرصتی دست داد تا سومین مقاله در این زمینه که نتیجه‌ی سالها کوشش و تلاش است به محققین و علاقمندان تقدیم گردد

\*\*\*

هنگامی که به بررسی تاریخ ترکان می‌پرداختم بادشواری

بزرگی روبرو شدیم و آن داستان جنگ و هرام پنجم «بهرام گور» با ترکان بود که در برخی از نوشته‌های پارسی و تازی عنوان شده است.

محققان و پژوهندگان شرقی و غربی مبداء تاریخ ترکان را سال ۵۴۵ میلادی آورده‌اند.\* اما روزگار شاهنشاهی و هرام پنجم پس از مرگ یزدگرد اول در فاصله‌ی سالهای ۴۲۱-۴۳۸ و در برخی نوشته‌ها تا ۴۳۹ میلادی عنوان شده است.\*\* گذشته از آن ترکان هنوز در آن روزگار به صورت قبیله‌های نامنظم در شمال چین می‌زیستند و اتحادی در میان قبایل ترک پدید نیامده بود.

این نکته نگارنده را به جستجو واداشت. حاصل جستجو مقاله‌ای است که اینک از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد.

نخست لازم می‌داند شمه‌ای از مبداء تاریخ ترکان را از نظر اهل تحقیق و پژوهندگان ارجمند بگذراند.

### مبداء تاریخ ترکان

تاریخ و زندگی هر قوم و ملتی را باید در گذشته‌های دور و روزگاران کهن جستجو کرد. این نکته‌ای است معلوم ولی صرف نظر از این اصل تاریخنگاران برای تسهیل در پژوهشهای خویش کوشیده‌اند تا مبدائی برای تاریخ ملت‌ها عنوان کنند. این مبداء و سرآغاز در بیشتر موارد همزمان با رویدادهای بسیار بزرگ در زندگی ملت‌ها است. به عنوان نمونه می‌توان به مبداء تاریخی ایران، روم و سایر کشورها اشاره کرد.

ملت ایران هزاران سال سابقه‌ی تاریخی دارد. ولی در تاریخ ایران آغاز شاهنشاهی کوروش بزرگ به عنوان مبداء ذکر شده است.

\*— S. Julien: «Documents historique sur les Tou-Kiue (Turcs)». — JA, 1864, vol. 3, P. 329.

\*\* بروفسور آرتور کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ چهارم، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۵۱، ص ۲۹۷ و ۳۰۵.

مردم روم باستان نیز طی هزاره‌های دراز در سرزمین خویش می‌زیستند. ولی تاریخ‌نگاران، زمان آغازبنای شهر رم را مبداء تاریخ رومیان دانسته‌اند.

سابقه‌ی تاریخی تازیان نیز قرن‌ها پیش از ظهور پیامبر اسلام بوده است. ولی مبداء تاریخ آنان زمان هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه است.

ترکان نیز از سده‌های دراز در سرزمین‌های شمال چین و بخشی از اراضی سیبری می‌زیستند. ولی تاریخ‌نگاران مبداء تاریخ ترکان را سال ۵۴۵ میلادی دانسته‌اند.

در آستانه‌ی سال ۵۴۵ میلادی دامنه‌ی آتش جنگها در سرزمین‌های شمالی کشور چین بالا گرفت. <sup>۱</sup> «گائو هوآن» <sup>۲</sup> فرمانروای امپراتوری «وی» <sup>۳</sup> شرقی با «آن هوآن» <sup>۴</sup> فرمانروای «ژوژانها» <sup>۵</sup> و «کوآلیو» <sup>۶</sup> شاه «توگون» <sup>۷</sup> اتحادی منعقد کرد و

1— H. Cordier: «Histoír général de Chine». Vol. 1, Paris, 1920, P. 356.

2— Gao—Huan .

3— Vey .

4— An—Huan .

۵- حدود نیمه سده‌ی ششم میلادی، چین از چهار دولت متخاصم تشکیل شده بود. ضعف دولتهای چینی سبب شد که اقوام کوچ نشین ژوژان و توگون نیرومند شوند. ژوژانها کوچ نشینان ساکن دشت بودند که در فاصله‌ی سده‌های چهارم تا ششم میلادی بخشی از دشتهای شمال چین را در تصرف خود داشتند. سرزمین ژوژانها در ناحیه‌ی هینگان تا سرزمین آلتای امتداد داشت. ژوژانها در سده‌ی پنجم میلادی با هونهای شرقی و در سده‌ی ششم میلادی با ترکان درگیری و پیکار داشتند. این پیکارها سبب ضعف ژوژانها شد و از این پس نیروی پیشین را از دست دادند.

6— Kual—íu

۷- Togon دولتی بود که اراضی آن در نواحی کوهستانی شمال شرقی تبت نهاده شده است.

پس از کسب اطمینان، امپراتوری «وی» غربی را مورد حمله قرار داد.<sup>۸</sup> ولی این پیکارها به پیروزی قطعی نیا انجامید. «ون-دی»<sup>۹</sup> فرمانروای امپراتوری «وی» غربی کوشید تا در پیکار با دشمنان از قبیله‌های کوچ نشین ترك «تورکیوت» بهره جوید. از این رو برای ایجاد رابطه‌ی دوستانه، سفیری نزد «بومین»<sup>۱۰</sup> خان و فرمانروای ترکان «تورکیوتها» فرستاد. در سنگنبشته‌ی «اورخون»<sup>۱۱</sup> نام این فرمانروا «بومین خاقان»<sup>۱۲</sup> آمده است.<sup>۱۳</sup>

سفیر مذکور در سال ۵۴۵ میلادی به نزد ترکان «تورکیوتها» رفت و از سوی خاقان ترك، اقبال و پذیرفته شد.<sup>۱۴</sup> ترکان از شنیدن خبر ورود سفیر شاد و مسرور شدند و از اینکه نماینده‌ی دولتی بزرگ به سرزمین آنان آمده است، به یکدیگر شادباش می‌گفتند.<sup>۱۵</sup> ترکان بر این عقیده بودند که اتحاد با امپراتوری «وی» آنان را از یوغ اسارت ژوژانها خواهد رها کند.

بومین خان ترك نیز سفیری با هدایا نزد امپراتور به شهر

8— Iakinf Bichorin: «Istoriia Tibeta». Str. 85.

9— Ven—di .

10— Bumin .

11— Orkhon .

12— Bumin Kagan .

13— V. Bartold: «Retsenziia na kn: G. E. Grumm-Grzhimailo, Istoricheskoe proshlos Bei—Shania», SPb., 1898, — ZVORAO, t. 11, 1899, str. 358.

14— S. Julien: «Documents historiques sur les Tou—Kiue (Turcs)». — JA, 1864, vol. 3, P. 329.

لیو- مائو- تسزای نیز در نوشته‌ی خود سال ۵۴۵ میلادی را آورده است.  
۱۵- همان کتاب، همان صفحه.

«چان-آن»<sup>۱۶</sup> فرستاد و از این رهگذر بادشمن فرمانروایان خویش پیمان اتحاد بست. بدین روال ترکان به آهستگی و با احتیاط به عرصه‌ی سیاست جهانی گام نهادند.

پس از چندی «بومین» از «آن-هوان» فرمانروای «ژوژان» خواست که دخترش را به همسری او بدهد. بومین قصد داشت، با این ازدواج خود را همپایه‌ی خان ژوژان قرار دهد. خان که از این پیشنهاد به خشم آمده بود، بومین را باناسزا پاسخ گفت.<sup>۱۷</sup>

بومین پاسخ منفی خان ژوژان را بهانه کرد و با امپراطور «وی» غربی اتحادی نزدیکتر پدید آورد و در تابستان سال ۵۵۱ میلادی با «چان-له»<sup>۱۸</sup> دختر امپراتور ازدواج کرد و از این رهگذر اعتبارش در نزد کوچ‌نشینان فزونی گرفت و موقعیتش استحکام بسیار یافت.

بومین در زمستان سال ۵۵۲ میلادی، ناگهان بر ژوژانها حمله برد و آنان را درهم شکست. «آن-هوان» فرمانروای ژوژان، پس از این شکست دست به خودکشی زد.

بومین پس از این پیروزی، عنوان ایلخان یافت ولی اندکی بعد، به سال ۵۵۲ میلادی درگذشت. (ایلخان به معنای رئیس ایل است. ایل نیز در زبان ترکی باستان به معنای دولت و سرزمین است). پس از مرگ بومین، پسرش «قرا ایسیق خان»<sup>۱۹</sup> فرمانروای ترکان شد. ژوژانها کوشیدند تا شکستی را که از بومین خورده

16— Chan—An.

17— N. Ia. Bichurin (Iakinf): «Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena». T. 1, Moskva — Leningrad, 1950, str. 228.

18— Chan—Le .

۱۹— قرا ایسیق خان Kara Issyk—Khan در زبان ترکان باستان به معنای (خان سیاه‌گرم و نورانی) است .

بودند، در زمان فرمانروایی پسرش جبران کنند. از این رو بر ضد ترکان دست به پیکار زدند. ولی این یار نیز پیکار باشکست ژوژانها پایان گرفت. گرچه ژوژانها در این جنگ مغلوب شدند، ولی بخت با اینان یاری کرد و اندکی بعد «قرا ایسیق خان» در آغاز سال ۵۵۳ میلادی به طرز اسرار آمیزی درگذشت و پسرش «شتو»<sup>۲۰</sup> به جای او نشست<sup>۲۱</sup>. اما اندکی بعد «شتو» معزول و «کوشو»<sup>۲۲</sup> برادر کوچک «قرا ایسیق خان» فرمانروای ترکان شد. وی از این پس عنوان «موغان خان»<sup>۲۳</sup> یافت.<sup>۲۴</sup>

موغان خان که مردی عاقل و شجاع بود، در پاییز سال ۵۵۳ میلادی با ژوژانها به جنگ پرداخت و سومین شکست را بر آنان وارد آورد. از این پس ترکان بر همه ی دشتهای شرقی تامرهای سرزمین کره فرمانروایی یافتند.

از سال ۵۵۴ میلادی ترکان «تورکیوتها» بر ضد همسایگان خویش، دست به حمله زدند. موغان خان مرزهای شمالی سرزمین تحت فرمانروایی خود را استحکام بخشید. در شرق سرزمین ترکان،

#### 20— Sheto .

۲۱- برای درک تاریخ ترکان باید همواره به این نکته توجه داشت که فرمانروایان ترک جز از نام اصلی که در بیشتر موارد نام حیوانات و جانوران بوده است عنوانهای متعددی نیز داشتند که بر مبنای مقام و مرتبت به آنان داده میشد. گاه خانهای ترک در طول زندگی به چند عنوان نامیده می شدند. عنوان «شتو» (ارفوخان) و سپس (شموخه شابولوخان) بوده است.

#### 22— Kushu .

#### 23— Mughan — Khan .

۲۴- کوشو بنا به نوشته ی ژولین در زبان ترکی باستان نام پرنده است. این نکته درست بنظر میرسد. چه اکنون نیز در زبان ترکی پرنده را «قوش» و در بعضی لهجه ها «کوش» می نامند.

اقوام تاتاب<sup>۲۵</sup> و کیدان<sup>۲۶</sup> که در دشتهای منچوری سکنی داشتند، به سبب حمله‌های پی‌درپی ترکان شکستی سخت یافتند و از آنجا به اراضی کره پناه بردند.<sup>۲۷</sup> کسانی که نتوانستند از چنگ ترکان بگریزند و به سرزمین کره پناه برند، به تبعیت ترکان درآمدند. ترکان پس از این پیروزی بتقریب بر سراسر مرزهای شمالی چین دست یافتند. موغان خان پس از این پیروزیها به سال ۵۷۲ میلادی درگذشت و برادرش «توباخان»<sup>۲۸</sup> به جای او نشست.

توباخان با فرمانروای امپراتوری «تسی»<sup>۲۹</sup> در چین پیمان صلح منعقد کرد. این پیمان سبب شد که ترکان از نزدیک با فرهنگ چین آشنا شوند. کاهنان بودایی نیز به سرزمین ترکان راه یافتند و توباخان هم به آیین بودا درآمد.<sup>۳۰</sup> به سال ۵۷۸ میلادی توباخان به چین حمله ور شد و ارتش امپراتوری «چژو»<sup>۳۱</sup> را درهم شکست. از این پس نیروی ترکان

25— Tatab.

۲۶— Kidan باید افزود که در این روزگار سه قوم در منچوری و نواحی شرقی آن می‌زیستند یکی قوم تاتاب (که مورخان چینی آنرا «هی» Hi می‌نامیدند) دیگری قوم کیدان و سومی شامل سی قبیله تاتار بودند که چینیان آنان را Shivey می‌خواندند.

27— N. Ia. Bichurin (Iakinf): «Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drenie vremena». T. 1—3, M—L., 1950—1953, t. 2, str. 75.

28— Toba—Khan.

29— Tsi.

30— Lui Mau—tsai: «Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der Ost—Türken», Buch 1—2, Wiesbaden, 1958, S. 36—37.

31— Chzho.

در مرزهای شمالی و شمال شرقی چین فزونی گرفت.<sup>۳۲</sup>  
 به سال ۵۸۱ میلادی، توباخان که سلسله‌ی امپراتوران «چژو»  
 را در چین منقرض کرده بود، درگذشت.

ترکان، پس از کسب موفقیت در سرزمینهای شرقی، به غرب  
 روی آوردند. با افسوس فراوان باید گفت که در پیرامون حرکت  
 ترکان به سوی سرزمینهای غربی و آسیای میانه، آگاهی مابه‌سبب  
 فقدان مآخذ و منابع، بسیار اندک است. ولی بهر تقدیر می‌توان تا  
 اندازه‌ای جریان رویدادها را پی گرفت.

باید افزود که حرکت ترکان به سوی غرب، زیر فرماندهی  
 «ایستمی خاقان»<sup>۳۳</sup> یا «ایستمی خان» برادر کوچک بومین خان  
 صورت پذیرفت که جریان پیکارهای او در مقاله‌ی دیگر نگارنده از  
 نظر خوانندگان ارجمند گذشت.

### آیا و هرام پنجم با ترکان پیکار کرده است؟

چنانکه پیشتر اشاره شد، مورخان مبداء تاریخ ترکان را  
 سال ۵۴۵ میلادی دانسته‌اند. ولی و هرام پنجم به سال ۴۳۹ میلادی،  
 یکصد و شش سال پیش از این مبداء تاریخی درگذشت. با آگاهی  
 که از تاریخ ترکان داریم، چگونه ممکن است میان و هرام پنجم و  
 ترکان پیکارهایی روی داده باشد؟ آن زمان ترکان در کنار مرزهای  
 ایران چه میکردند؟

در بسیاری از نوشته‌های تازی و پارسی از جمله در تاریخ

32— N. Ia. Bichurin (Iakin): «Sbranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevie vremena». T. 1—3, Moskva—Leningrad, 1950—1953, T. 1, str. 234.

33— Istemi—Kagan, Istemi—Khan.



طبری، اخبار الطوال دینوری، شاهنامه‌ی فردوسی از پیکار و هرام پنجم با ترکان سخن رفته است .

برای روشن شدن مطلب نخست نوشته‌هایی از مورخان را از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرانیم .

محمد بن جریر طبری در ذکر پادشاهی و هرام پنجم چنین آورده است :

«... و چنان شد که بهرام پس از پادشاهی سرگرمی و تفریح را از کارهای دیگر برتری دانست چندان که عیبگویی رعیت بر رفتار وی بسیار شد و شاهان اطراف به طمع دست اندازی به قلمرو وی افتادند و نخستین کسی که به اندیشه ستیزه‌جویی افتاد خاقان ترك بود که بادویست و پنجاه هزار از ترکان به جنگ وی آمد و پارسیان خبر یافتند که خاقان با سپاهی بزرگ آهنگ بلادشان دارد».<sup>۳۴</sup>

ابوحنیفه احمد بن داود دینوری نیز از حمله‌ی خاقان ترك سخن آورده و چنین نوشته است :

«چون کار پادشاهی بر بهرام مسلم گردید، خوشگذرانی و تن آسائی را بر کارهای دیگر ترجیح داد تا به حدی که رعیت بر او خرده گرفتند و پادشاهان اطراف به کشور او طمع بردند. خاقان ترك نخستین کسی بود که با سپاهیان ترك نژاد تا مرز خراسان پیش‌راند و بر آن سامان حمله برد».<sup>۳۵</sup>

ابوعلی محمد بلعمی نیز مشابه سخن طبری را آورده و از خاقان ملك ترك نام برده است. ولی معلوم نشد چرا حدود حمله‌ی

۳۴- تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» تألیف محمد بن جریر طبری ، جلد دوم ترجمه ابوالقاسم پاینده ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۶۲۱ .

۳۵- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری . اخبار الطوال ، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۶ ، ص ۵۹ - ۶۰ .

«ترکان» را تا «نزدیک پارس» !!! ذکر کرده است. وی در ترجمه‌ی تاریخ طبری چنین نوشته است :

«چون هفت سال برآمد ملک ترک نام او خاقان بادویست و پنجاه هزار مرد از سپاه ترک بعد عجم درآمد و ویرانی کرد بسیار و نزدیک پارس آمد».<sup>۳۶</sup>

چنانکه خوانندگان ارجمند ملاحظه فرمودند، طبری، دینوری و بلعمی از خاقان ترک سخن رانده‌اند، اما فردوسی او را خاقان چین نامیده است.

فردوسی در بسیاری موارد ترک و توران و نیز ترک و چین را درهم آمیخته است که در این مقال اشاره‌ای بدان خواهیم داشت. و اما نوشته‌ی فردوسی :

برزوم و بیزم و به ننگ و نبرد	براین گونه یکچند گیتی بخورد
به ترک و به چین و به آباد بوم	پس آگاهی آمد به هند و به روم
کسی را ز گیتی ندارد به کس	که بهرام رادل به بازی است بس
بمرز اندرون پهلوان نیز نه	طلایه نه و دیدبان نیز نه
ندانند همی آشکار و نهان	ببازی همی بگذرانند جهان
ز چین و ختن لشکری برگزید	چو خاقان چین این سخنها شنید
کسی را نیامد ز بهرام یاد. <sup>۳۷</sup>	درم داد و سرسوی ایران نهاد

فردوسی در جای دیگر باز از سپاه چین یاد می‌کند و چنین می‌نویسد :

۳۶- تاریخ طبری ، ترجمه ابوعلی محمد بلعمی ، مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور، از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۹۵۹، ص ۱۲۰.

۳۷- شاهنامه فردوسی. متن انتقادی ، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام م.ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص ۳۸۶.

پس آگاهی آمد به بهرامشاه که آمد ز چین اندر ایران سپاه  
چنانکه اشاره شد فردوسی چین و ترک را درهم آمیخته و  
معلوم نکرده است که پیکار ایرانیان با ترکان بوده است یا با چینیان  
برای روشن شدن مطلب ابیاتی از شاهنامه‌ی فردوسی را از نظر  
خوانندگان ارجمند می‌گذرانیم :

ز چیزی که باشد به ایران زمین فرستیم نزدیک خاقان چین  
همان نیز با هدیه و پاژ و ساو که با جنگ ترکان نداریم تاو  
بیامد ز ایران خجسته همای خود و نامداران پاکیزه رأی  
پیام بزرگان به خاقان بداد دل شاه ترکان بدان گشت شاد  
به ترکان چنین گفت خاقان چین که ما بر نهادیم بر چرخ زین<sup>۳۹</sup>

مشابه این دشواری در باره‌ی توران و اسطوره‌های ایرانی نیز موجود  
است. فردوسی در شاهنامه رستم را روانه‌ی پیکار با «خاقان چین»  
می‌کند و در باره‌ی جنگ ایران و چین اشاره‌ای برای این گونه دارد :  
از آن پس خبر شد به خاقان چین که شد کشته کاموس بردشت کین  
.....

به پیران چنین گفت خاقان چین

که خود درد از این است و تیمار از این

.....

همه شهر ایران کنم رود آب بکام دل خسرو افراسیاب<sup>۴۰</sup>  
در این دشواری که پدید آمده است. چند نکته باید روشن گردد :

نخست آنکه تورانیان کیستند؟

دوم آنکه نام چین از کجا آمده است؟

۳۸ شاهنامه فردوسی، ص ۳۸۷ .

۳۹- همان کتاب، ص ۳۸۹ .

۴۰- شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد چهارم. تصحیح متن به اهتمام  
ر. علی‌یاق، آ. برتلس، م. عثمانوف، تحت نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات  
«دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۵، ص ۲۰۸، ۲۰۹ و ۲۱۰ .

سوم آنکه خاقان را باچین چه رابطه‌ای است؟  
چهارم آنکه آیا براستی و هرام پنجم باچینیان و یا ترکان پیکار  
کرده است؟

درباره‌ی تورانیان باید گفت که فردوسی روزگار خود را مملک  
داوری قرار داده است. در روزگار فردوسی غزان و قبیچاقها که از  
قبایل ترك زبان بودند در ماوراءالنهر سکنی داشتند. پیش از آن  
نیز ترکان در عهد ساسانیان و نیمه‌ی دوم سده‌ی ششم میلادی به این  
سرزمین راه یافتند و مردم سغد و خوارزم را تابع خود کردند. چون  
جز از سرزمینهای پارسی زبان عهد سامانی، در دشت‌های آسیای  
میانه زبان ترکی نیز رواج یافته بود، فردوسی چنین پنداشت که  
توران و ترکان از یک تیره و یک نژادند.

در صورتیکه می‌دانیم بنا بر اسطوره‌ی ایرانی فریدون سه پسر  
به نامهای ایرج و سلم و تور داشت که سرزمین زیر فرمانروایی  
خویش رامیان این سه فرزند بخش کرد.

فردوسی معتقد است که فریدون جهان رامیان سه فرزند خود  
بخش کرد. وی در این باره چنین نوشته است:

نهفته چو بیرون کشید از نهان      به سه بخش کرد آفریدون جهان  
یکی روم و خاور دگر ترك و چین      سیم دشت گردان و ایران زمین  
نخستین به سلم اندرون بنگرید      همه روم و خاور<sup>۴۱</sup> مرا و اسزید

.....  
دگر تور را داد توران زمین      و را کرد سالار ترکان و چین

۴۱- در روزگار باستان خورآیان (خراسان) شرق و خاوران (خوردبران)  
غرب بود. در اینجا نیز فردوسی روم و خاور را یکجا آورده است که مقصود او  
سرزمینهای غربی است. در گذشته خاور غرب بوده است و ما به خطا خاور را شرق  
می‌نامیم.

از ایشان چونوبت به ایرج رسید مراورا پدر شاه ایران گزید<sup>۴۲</sup>  
هیچ رابطه‌ای میان این اسطوره‌ی ایرانی با اسطوره‌های  
چینی وجود ندارد. فریدون شاه آریائیان بود و سرزمین آریائیان را  
میان فرزندان خود بخش کرد. چنین گمان می‌رود که سرزمین توران  
نیز زیر فرماندهی فریدون و چه بسا از سرزمینهای آریائیان بوده  
است. از نامهای تورانیان چون افراسیاب، گرسیوز، پیران، فرنگیس  
و غیره معلوم می‌شود که تورانیان نه از نژاد چینیان بوده‌اند و نه از  
تیره‌ی ترکان. میان نامهای تورانی با نامهای چینی و ترکی هیچ  
شباهتی موجود نیست. نام شهرها و روستاهای توران نیز از نامهای  
آریائی و ایرانی است.

در مورد نام توران نیز باید گفت که در زبان پارسی باستان  
پسوند «ان» به آخر نام اقوام گونه‌گون داده می‌شد و مردم و  
سرزمین نیز بدانگونه نامیده می‌شد. چون ایر (بایا عمج هول) - ایران  
گیل - گیلان، تپور - تپوران (که بعدها طبرستان شد)، سک - سکان  
ورگ - ورگان (این نام به صورت گرگان و هیرکان نیز آمده است)  
کادوس - کادوسان،<sup>۴۳</sup> دیلم - دیلمان، ارمین - ارمینان، کرد -  
کردان، تور - توران و از این قبیل.

۴۲- شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد اول، تحت نظر ی. ا. برتلس،  
اداره انتشارات ادبیات خاور، مسکو ۱۹۶۳ ص ۹۰-۹۱.

۴۳- کادوس نامی است که در روزگار باستان به مردم طالش در گیلان داده  
شده بود. در روزگار ساسانیان رسم بر این بود که برخی اقوام جنگاور را  
به مرزبانی می‌گماردند. کادوسان را نیز در غرب (عراق کنونی) جای داده بودند.  
یکی از بیکارهای بزرگ میان ایرانیان و تازیان در سرزمینی روی داد که کادوسان  
در آنجا مرزبان بودند. از این رو تازیان نام بیکار مذکور را بنام آن سرزمین  
«قادیسیه» خواندند.

و اما در مورد واژه‌ی «تور» باید گفت که این واژه هنوز در برخی از لهجه‌های ایرانی باقی مانده است. در لهجه‌ی گیلکی «تور» به معنای وحشی و سرکش است و بیشتر مرادف با واژه‌ی «دیوانه» بکار می‌رود.

پروفسور آبایف دانشمند روسی در اتحاد شوروی، هنگام بحث پیرامون واژه‌ی فریانه Faryana تورانیان را با سکائیان یکی دانسته و چنین آورده است:

«بنابه نوشته‌ی اوستا، فریانه متعلق به قوم تور و یادریست تر گفته شود از آن سکائیان بود.<sup>۴۴</sup> وجود این نام و دیگر نامهایی از اینگونه در میان سکائیان تمام و کمال مفهوم و روشن است.»<sup>۴۵</sup>

این نوشته‌ی استاد آبایف خردپذیر است و گمان بسیار می‌رود که توران و سکان و نیز تورانیان و سکائیان یکی بوده‌اند. شاید توران بخشی از سرزمین سکان بوده است. بهر تقدیر، در یک نکته‌جای تردید باقی نمی‌ماند و آن اینکه تورانیان با چینیان و ترکان هیچگونه قرابتی نداشتند. نه سرزمینشان یکی بود و نه تیره و نژادشان.

#### حال به بینیم نام چین از کجا آمده است ؟

باید یادآور شوم که چینیان کشور خود را بدین نام «چین» نمی‌نامند. گمان بسیار می‌رود این نام چندان قدیمی نباشد. مردم چین سرزمین خود را تونگو Tungo می‌نامند. شاید ایرانیان نیز در گذشته‌ی بسیار دور کشور مذکور را بنام «چین» نمی‌نامیدند. ما در نوشته‌های پارسی به دو نام مشهور «ختا» و «ختن» بر می‌خوریم.

44— V. I. Abaev: «Iz Iranshoi Onomastiki» v kn. «Istoriia Iranskogo gosudarstva i kul'turi» k 2500 Letiiu Iranskogo gosudarstva». Moskva, Glavnaia redaktsiia vostochnoi Literaturi, 1971, str. 273.

45— «Archiv Orientalni», XXIV, 1956, No. 1, str. 45.

چنین برمیآید که «ختا» نام چین شمالی و شرقی و «ختن» نام چین غربی بوده است. نام «ختا» در زبان روسی نیز متداول است و روسها هنوز نیز کشور چین را بنام «کیتای» می‌نامند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی نیز در کتاب جامع‌التواریخ هنگامی که از دیوار چین سخن بمیان آورده، آن را «سدختای» نامیده است.<sup>۴۶</sup>

شاید «چین» شکل دگرگون شده‌ی نام «تسین» Tsin باشد. تسین دودمانی بود که از سده‌ی ششم پیش از میلاد تا سده‌ی سوم میلادی بر بخشی از چین فرمانروایی داشتند. در دوره‌ی امپراتوران این سلسله بود که اندیشه‌های عمده‌ی کنفوسیوس و پیروان او شکل گرفت.<sup>۴۷</sup>

شاید نام «چین» اقتباسی از نام «چن» یکی از سلسله‌های امپراتوران سرزمین «تونگو» باشد که بر نواحی شرقی چین فرمانروایی داشتند.

اکنون به بینیم نام خاقان باچین چه رابطه‌ای دارد؟ «خاقان» شکل دگرگون شده‌ی «قآن» است که بعدها به سبب سهولت در تلفظ به صورت «خان» درآمد. علت نیز آن بود که ترکان حرف «ق» را نزدیک به حرف «خ» تلفظ می‌کردند. در دایرة‌المعارف بزرگ شوروی، چاپ سوم زیر عنوان «خان» چنین آمده است: «خان عنوانی است که فرمانروایان فتودال در سده‌های میانه در بسیاری از سرزمینهای شرق داشتند. چنین بنظر می‌رسد که شکل اولیه‌ی این عنوان خآن = قآن و یا خاقان بوده است. فرمانروایان

۴۶- جامع‌التواریخ. تألیف رشیدالدین فضل‌اله الوزير ابن عمادالدوله ابی‌الخیرین موفق‌الدوله علی در سنه ۷۰۴ هجری قمری، جلد اول، تهران، از انتشارات شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء، ۱۳۳۸، دیباچه، ص ۲۳.

47- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia, 1973, str. 207.

مغول، از جمله چنگیزخان و جانشینانش و نیز امیران قزل اوردا، جفتایی، اولوس و تاتارهای کریمه این عنوان را داشتند. عنوان مذکور از سوی ترکان به ایران، هند، قفقاز و کرانه‌های دریای سیاه نفوذ کرد، زیرا سلاطین و فرمانروایان ترك همه عنوان «خآن=خان» داشتند.<sup>۴۸</sup>

چنانکه در دایرةالمعارف مذکور آمده است خآن-قآن و خان عنوانی است که فرمانروایان ترك بر خود می‌نهادند. رؤسای قبایل و ایلهای ترك نیز عنوان «ایلخان» داشتند.

قآن، خآن، خاقان و خان شکلهای گونه‌گونی از يك واژه و عنوان است که در میان اقوام مختلف ترك زبان به صورتهای گوناگون تلفظ می‌شده است. بعدها عنوان خاقان و خان به فرمانروایان قبیله‌هایی که ایل شده و تابع قبایل ترك بودند نیز گفته شده است.

در مورد خزران نیز ما به عنوان خاقان بر می‌خوریم. شاید این عنوان پس از نفوذ ترکان به سرزمین خزران راه یافته باشد. در پایان شاهنشاهی ساسانی سران قوم آوار نیز که دشمن ترکان بودند، این عنوان را داشتند. با نفوذ ترکان به ایران واژه‌ی «خان» به سرزمین ما راه یافت.

و اما در چین، به جرأت می‌توان گفت که هیچگاه این نام به کسی از امپراتوران و فرمانروایان کشور مذکور داده نشده است. تنها مشابهتی که وجود دارد در مورد نام قوم اصلی و نام یکی از دودمانهای امپراتوران چین است، نه لقب و عنوان امپراتور. در چین بالغ بر پنجاه قوم سکنی دارند که عمده‌ترین آنها قوم «خان» است. قوم

48— «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Vtoroe izdanie, Tom 46, Moskva. 1957, str. 59, slova «Khan».



خان شامل نودوپنج درصد از مجموع مردم چین است.<sup>۴۹</sup> این نام هیچگاه تلفظی مشابه «خآن» و یا «قآن» نداشته است زیرا باشیوه تلفظ واژه‌ها در زبان چینی سازگار نیست.

در ضمن چنانکه اشارت رفت یکی از سلسله امپراتوران چین نام «خان» داشته است که همان نام قوم اصلی چین است. در دایرةالمعارف بزرگ شوروی در این باره چنین آمده است:

«خان نام سلسله امپراتورانی است که از سال ۲۰۶ پیش از میلاد تا سال ۲۲۰ میلادی بر بخش بزرگی از سرزمین چین فرمان می‌راندند. دوران فرمانروایی امپراتوران دودمان «خان» بتقریب همزمان با روزگار شاهنشاهی پارتیان در ایران بود. این دودمان نه تنها نواحی شرقی و کرانه‌های رودهای بزرگ هوانگهو و یانگ تسه کیانگ رازیر فرمان داشت، بلکه تسین کیانگ و نیز بر بخشی از کره و ویتنام فرمان می‌راند. در روزگار فرمانروایی امپراتوران خان، کاروانهای بازرگانان همراه با نمایندگان سیاسی به سوی سرزمینهای تابع شاهنشاهی پارت، از جمله باختر (بلخ)، سفدو خوارزم روان شدند».<sup>۵۰</sup>

بدین روال چنانکه خوانندگان ارجمند توجه فرموده‌اند واژه‌ی چینی «خان» هیچ رابطه‌ای با عنوان ترکی خاقان، قآن، خآن و خان ندارد و مشابهت «خان» در زبان چینی با عنوان «خان» در زبان ترکی تصادف محض است.

حال باید به سخن اصلی بازگردیم و معلوم داریم که آیا و هرام

49— «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Tretie izdanie, Moskva, 1973, str. 206.

50— «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Vtoroe izdanie, Tom 46, Moskva, 1957, str. 63, slova «Khan».

پنجم باچینیان و یاترکان پیکاری داشته است؟  
برای معلوم داشتن پیکار و هرام پنجم با «چینیان» و یا «ترکان»  
نخست باید دانست که پیکار و هرام بادشمنان در چه سرزمینهایی  
روی داده است؟

طبری از محل پیکار نامی نمی برد. وی می نویسد که بهرام  
پس از شنیدن خبر حمله ترکان «سوی آذربایجان رفت که در آن تشکده  
آنجا عبادت کند و از آنجا سوی ارومیه رود که در جنگلهای آنجا به  
شکار پردازد». <sup>۵۱</sup>

از نوشته‌ی طبری چنین برمی آید که و هرام پنجم پیش از  
درگیری با ترکان به سوی آذربایجان رفت .

طبری هنگام بازگشت و هرام از پیکار با ترکان باز از آذربایجان  
سخن می گوید رمی نویسد «بازگشت بهرام از پیکار ترکان از راه  
آذربایجان بود و همه یاقوت و جواهر تاج خاقان و شمشیر گوهر نشان  
وی را با زیور بسیار به آتشکده‌ی ستیز داد و خاتون زن خاقان را  
به خدمت آنجا گماشت». <sup>۵۲</sup>

دینوری از بازگشت و هرام به آذربایگان سخنی نیاورده است <sup>۵۳</sup>  
بلعمی و فردوسی هر دو مشابیه نوشته‌ی طبری مطالبی ارائه کرده اند،  
با این تفاوت که بلعمی همانند فردوسی مسیر حرکت و پیکار و هرام  
پنجم بادشمنان را ذکر کرده است نخست نوشته‌ی بلعمی و پس

۵۱- تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» تالیف محمد بن جریر طبری،  
جند دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران،  
۱۳۵۲، ص ۶۲۱.

۵۲- همان کتاب، ص ۶۲۳.

۵۳- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشات،  
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶، ص ۶۰.

آنگاه سخن فردوسی را از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرانیم .  
 بلعمی چنین آورده است :  
 «بهرام از ازمینه شکارکنان می‌آید... با آن سیصد مرد که همراه او  
 بودند و سپاه خاقان بهزیمت کرد و بهرام خاقان را بدست خویش  
 بگرفت و بکشت... دیگر روز بهرام... می‌کشت و می‌رفت تا از  
 حد عراق به حد خراسان رفت و تالب جیحون رفت و سپاه او را به لب  
 جیحون دریافت و وی سرهنگی بزرگ از سرهنگان، بگفت تا با سپاه  
 از جیحون بگذشت و با ترکان جنگ کرد در ماوراءالنهر و کشتن بسیار  
 کرد تا همه ترکان ماوراءالنهر بزنهار آمدند و بهرام را اطاعت  
 نمودند و فرمان بکردند...»<sup>۵۴</sup>

اینجا نکته‌ای در خور توجه است. از نوشته‌ی بلعمی چنین  
 برمی‌آید که پیکار با خاقان در درون مرزهای عراق صورت گرفت و  
 پس از پایان پیکار بود که بهرام «می‌کشت و می‌رفت تا از حد عراق  
 به خراسان رفت».

نمی‌دانیم بلعمی بر مبنای کدام سند چنین اشاره‌ای کرده  
 است؟ مردی سیاستمدار چون بلعمی چگونه مرتکب چنین خطایی  
 شده است؟

دینوری محل پیکار را درشش فرسنگی مرو می‌نویسد و جای  
 آن را دهکده‌ی «کشمیمین» می‌داند. وی مسیر حرکت بهرام را  
 طبرستان، کناره‌ی دریا، گرگان، نسا، مرو و کشمیمین نوشته است.<sup>۵۵</sup>  
 نوشته‌ی فردوسی نیز به نوشته‌ی دینوری نزدیک است .

۵۴- تاریخ طبری، ترجمه ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی دکتر محمد  
 جواد مشکور، از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، تهران،  
 ۱۹۵۹، ص ۱۲۲ .

۵۵- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری. اخبار الطوال، ترجمه صادق نشات  
 انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۶۰ .

فردوسی مسیر حرکت خاقان زاتامرو دانسته است. بدین روال دور نیست پیکار میان دوسپاه در حوالی مروروی داده باشد. بنا بر روایت فردوسی خاقان در نامه‌ای به سران ایران چنین نوشت:

چو من با سپاه اندر آیم بمرو / کنم روی کشور چو پرند پرو  
برای و بداد و برنگک و ببوی / ابا آب شیر اندر آرم بجوی  
بیاشیم تا باژ ایران رسد / همان هدیه و ساو شیران رسد  
بمرو آیم و زآستر نگذرم / نخواهم که رنج آید از لشکرم

بمرو اندر آورد خاقان سپاه / جهان شد زگرد سواران سپاه<sup>۵۶</sup>

بنا به نوشته‌ی فردوسی و هرام پس از شنیدن خبر ورود خاقان به مرو عازم آن سامان شد و از راه اردبیل به آمل و گرگان و از آنجا به شهر نسا رفت تا به نزدیک مرو رسید. اینک سخن فردوسی:

همی تاخت لشکر چو از کوه سیل / به آمل گذشت از ره اردبیل<sup>۵۷</sup>  
ز آمل پیامد به گرگان کشید / همی درد و رنج بزرگان کشید  
ز گرگان پیامد به شهر نسا / یکی رهنمون پیش و آواز پسا  
بکوه و بیابان و بیراه رفت / بروز و به شب گاه و بیگاه رفت  
بروز اندرون دیدبان داشتی / به تیره شبان پاسبان داشتی  
بدین سان پیامد بنزدیک مرو / نپرد بدانگونه پزان تذرو<sup>۵۸</sup>

۵۶- شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام م.ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص ۳۹۰.

۵۷- چنانکه از نوشته‌ی فردوسی برمی آید، اردبیل بایاء مجهول تلفظ می شده است. در لهجه‌ی آذری نیز تلفظ اردبیل با یاء مجهول بوده است. برادران آذربایجانی مانیز این نام را درست و بایاء مجهول تلفظ می کنند. در شعر فردوسی نیز اردبیل مرادف سیل آمده است.

۵۸- شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام م.ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص ۳۹۱.

فردوسی چنین آورده است که «خاقان» آسوده خاطر در «کشمیم» به شکار پرداخت. و هرام چون از ماجرا آگاه شد، شاد و خرم راه کشمیم در پیش گرفت و در نخجیر گاه به مقابله‌ی «خاقان» شتافت و او را گرفتار کرد. پس از دستگیری خاقان، سپاه بدایران همینکه از ماجرا آگاه شد به سپاه دشمن تاخت و از آنان کسی رازنده باقی نگذارد. فردوسی باز در اینجا سخن از چینیان می‌گوید و سپاه خاقان را چینی می‌نامد. توجه خوانندگان گرامی را به سخن فردوسی جلب می‌کنیم.

نوندی بیامد ز کار آگهان	که دور است خاقان ز کار جهان
بتدبیر نخجیر کشمیم است	که دستورش از کهل اهریم است
چو بهرام بشنید زان شاد شد	همه رنجها بر دلش باد شد
بر آسود روزی بدان رزمگاه	چو آسوده تر گشت شاه و سپاه
به کشمیم آمد بهنگام روز	که بر زد سر از کوه گیتی فروز
همه گوش پر ناله بوق شد	همه چشم بر رنگ منجوق شد
دهاده بر آمد ز نخجیر گاه	پر آواز شد گوش شاه و سپاه

چو خاقان ز نخجیر بیدار شد	بدست خزروان گرفتار شد
چو سیصد تن از نامداران چین	گرفتند و بستند بر پشت زین
چو خاقان چینی گرفتار شد	از آن خواب آنگاه بیدار شد
سپهبد ز کشمیم آمد به مرو	شد از تاختن چار پایان چو غرو
بمرو اندر از چینیان کس نماند	بگشتند و ز چینیان بس نماند <sup>۵۹</sup>

چنانکه خوانندگان ارجمند ملاحظه می‌فرمایند فردوسی باز در اینجا از چینیان سخن آورده است. اما در این شعر نکته‌ای قابل توجه می‌بینیم و آن نامی است که فردوسی از خزروان برده است.

۵۹- شاهنامه فردوسی. متن انتقادی، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات، دانش، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص ۳۹۱-۳۹۲.

چو خاقان ز نخجیر بیدار شد بدست خزروان گرفتار شد  
دور نیست خزروان همان «خزران» باشد.

در زبان پارسی جز از پسوندهای آن، گان و غیره پسوند «وان» نیز وجود دارد که به آخر نام اقوام و تیره‌ها می‌آورند چون ایروان، شیروان، نخجوان و قیروان که بویژه در سرزمین قفقاز رایج و معمول بوده است. بدین روال گمان می‌رود مقصود فردوسی از خزروان همان خزران باشد. شاید در روزگار کهن خزران را به نام خزروان می‌نامیدند.

هرگاه گمان نگارنده درست باشد، آنگاه ترك بودن دشمنان و هرام پنجم بعید می‌نماید. زیرا خزران از بدو پیدایش ترکان در آسیای میانه متحدشان بوده‌اند. البته این استدلال صرفاً جنبی است نه اساسی. بهر تقدیر وجود خزران در زمره‌ی سپاهیان و جنگاوران و هرام پنجم سبب شبیه و تردید مادر باره‌ی ترکان شده است. زیرا هیچگاه خزران دشمن ترکان نبوده‌اند. گرچه تا قرنهای دراز به تبعیت ترکان نیامدند، با اینهمه می‌خواستند راه ابریشم را زیر نظر گیرند تا از این رهگذر در روابط بازرگانی با روم شرقی (بیزانس) سود فراوان به‌چنگ آورند. سبب اتحاد خزران با ترکان همین بوده است. بعدها در روزگار خسرو یکم انوشیروان و نیز به‌هنگام فرمانروایی هرمزد چهارم، خسرو دوم و کواذ دوم تا پایان شاهنشاهی ساسانی، خزران دوش بدوش ترکان و رومیان با سپاه ساسانی پیکار کردند و دستم فراوان بر مردم قفقاز روا داشتند. فردوسی مسیر و هرام پنجم را پس از پیروزی بردشمن در بازگشت نیز آورده است. بنا بر روایت فردوسی و هرام از مرو عازم بخارا شد و از آنجا به رود آموی (جیحون) رفت. بسیاری از سپاه دشمن کشته شدند. پس آنگاه و هرام رحمت آورد و آنان با جگدار شاهنشاه ساسانی شدند و پیمان بستند که جز به فرمان شاه از جیحون

نگذرد بنا بر این رود جیحون مرز میان ایران و مهاجمان شد. و هرام پنجم پس از تمشیت امور به شهر «قرب» و از آنجا سوی آذرآبادگان شد.<sup>۶۰</sup>

در اینجا جای پرسش است. هرگاه ترکان از سرزمینهای دور دست حمله ور شده بودند، پس چرا و هرام رود جیحون را مرز میان ایران و ترکان قرار داد؟ مگر ترکان هنوز در آن سوی جیحون می زیستند؟ پاسخ به این پرسش بی گمان منفی است. ترکان هنوز از سرزمین اصلی خویش به آسیای میانه روی نیاورده بودند. چگونه می توان پذیرفت ترکان بی اندک جنگ و کشتاری سرزمین شمال جیحون را به تصرف آورده باشند؟ در این زمان بقایای کوشانیان و مردم سغد و خوارزم و هپتالیان کجا بودند و چه می کردند؟ آیا می توان این تصور مورخان پارسی و تازی از جمله پنداردرباره ی ترک و چینی بودن مهاجمان را درست پنداشت؟ تازه از این مقوله که بگذریم، فردوسی همه ی سرزمینهای کرانه ی جنوبی رود آموی را نیز توران زمین می خواند.

نگاهی به نقشه ی آسیای میانه در روزگار ساسانیان معلوم می کند که چه کسانی در حاشیه ی آمودریا و همسایگی ایران می زیستند. از مقایسه ی مأخذ ذکر شده، بویژه روایت فردوسی می توان مسیر حرکت سپاه و هرام پنجم را روشن کرد. معلوم شده که پیکار در کرانه های رود آموی روی داده است.

حال به بینیم چه اقوامی در کرانه های آمودریا سکنی داشتند و سواحل جنوبی این رود را مورد تهدید قرار می دادند؟  
آیا اینان هپتالیان یا هیتالیان نبوده اند؟ آیا مهاجمان از نژاد

۶۰- رجوع شود به : شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص ۳۹۳-۳۹۶.

خیونان (هیونان) ساکن دشتهای شمالی ناحیه مرگیان و مرو نبوده اند؟ مارکوآرت در کتاب «ایران شمر» و آتور کریستن سن تا اندازه ای به روشن شدن مطلب یاری کرده اند. دانشمند دانمارکی گرچه به اختصار سخن گفته، با اینهمه مهاجمان مذکور را از «خیونان» می داند. وی در این باره چنین نوشته است:

«وهرام پنجم نخست با اقوام وحشی شمالی که مورخان عرب و ایرانی بدون امتیاز همه را بنام ترك خوانده اند، به جنگ در آمد. محتمل است که اقوام مزبور خیونان بوده باشند. نام این اقوام را که از نژادهون و ساکن دشتهای شمال مرو بوده اند، در جزء اقوای که بیاری شاپور دوم آمده بودند، دیده ایم. این طایفه در دوستی ایران وفادار نماندند. بعد از مرگ شاپور مکرر به خراسان هجوم آوردند و در این سرحدات دشمن عمده ایرانیان به شمار میرفتند. وهرام شخصاً به مقابله این اقوام وحشی لشکر کشید و ظفر یافت».<sup>۶۱</sup>

دور نیست مهاجمان بطور عمده از کیداریان و یاگروهی متحد از هونها بوده باشند که بخاطر درست گرفتن راههای بازرگانی و ارتباط با روم شرقی برای فروش ابریشم دست به پیکار با ایران زدند.

دلیلی خرد پذیر برای این گمان وجود دارد و آن پیکارهای یزدگرد دوم فرزند و جانشین وهرام پنجم با کیداریان و دیگر قبایل هیونی ساکن شمال آمودریا و دشت مرو است.

هنوز چند سالی از مرگ وهرام پنجم نگذشته بود که یزدگرد دوم شاهنشاه ساسانی با قبایل هیونی که «چول» نام داشتند و در کرانه های شرقی دریای خزر می زیستند به جنگ پرداخت و آنان را

۶۱- پروفیسور آرتور کریستن سن: «ایران در زمان ساسانیان». ترجمه رشید یامعی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۳۰۳.



در هم شکست و در آن ناحیه شهری بنام «یزدگرد» بنا کرد. پس آنگاه با گروهی دیگر از هیونها که کیداریان نام داشتند روبرو شد و این وضع تا پایان شاهنشاهی یزدگرد دوم (سال ۴۵۷ میلادی) همچنان ادامه داشت و در روزگار شاهنشاهی فیروز به اوج خود رسید.<sup>۶۲</sup>

دیاکونوف در کتاب خود زیر عنوان «تاریخ ایران باستان» چنین اظهار عقیده می‌کند که وهرام پنجم با هیتالیان درگیری داشته است. وی در این باره چنین می‌نویسد :

«در دوران سلطنت بهرام پنجم اولین تصادم جدی با قوم افتالیت‌ها آغاز شد. شخص پادشاه ابتکار عملیات را در دست گرفت و کوچ نشینان را شکست داد. ولی بعداً معلوم شد که کوچ نشینان مشرق تاچه اندازه برای ایران دشمن خطرناکی بوده‌اند».<sup>۶۳</sup>

پذیرش این نظر تا اندازه‌ای دشوار است. زیرا چند سال بعد به هنگام پادشاهی یزدگرد دوم هونها نه تنها به سوی مرزهای ایران، بلکه بجانب اروپا و مرزهای امپراتوری روم به حرکت آمدند و امپراتوری مذکور را مدتی بخود مشغول داشتند. اقوام هیونی تا پایان زندگی یزدگرد دوم نیز با او در پیکار بودند. از این رو عقل چنین حکم می‌کند که دشمنان وهرام پنجم را پیشتر از آن اقوام هیونی به شمار آوریم. زیرا تا پایان زندگی یزدگرد دوم در ماخذ پارسی و تازی از هیتالیان سخن نرفته است.

به هنگام شاهنشاهی فیروز فرزند یزدگرد دوم (۴۵۹-۴۸۴ میلادی) برای نخستین بار در نوشته‌ها از قوم هیتال یا هیتال یاد شده است. طبری، دینوری، بلعمی، فردوسی و دیگران تنها به هنگام

۶۲- پروفیسور آرتور کریستن سن : «ایران در زمان ساسانیان» ترجمه رشید یاسمی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۳۰۶-۳۱۲.

۶۳- م. م. دیاکونوف : «تاریخ ایران باستان». ترجمه روحی «آر. باب». تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۳۹۷.

پادشاهی فیروز از هیتالان (هیاطله) سخن گفته‌اند. هرگاه گمان استاد دیاکونوف درست باشد، آنگاه جای پرسش است. چرا در روزگار شاهنشاهی و هرام پنجم از این قوم سخنی بمیان نیامده است؟ نگارنده ذکر نکته‌ی دیگری را نیز ضرور می‌داند و آن اینکه اقوام هیونی و هیتالیان ترك نبوده‌اند. نام «خوشنواز» که شاه هیتالیان بدان نامیده شده است، نه‌اینکه هیچ قرابتی بازبانهای ترکی و چینی ندارد، بلکه پارسی بودن آن روشن و معلوم است. جای تردید نیست که بعدها ترکان به سرزمین آنان راه یافتند و رفته رفته زبان ترکی را بر مردم بومی آن سرزمین مسلط گردانیدند. مشابه این وضع در مورد بسیاری از اقوام دیگر چون مردم سفد و خوارزم و چاچ و قفقاز و نیز سرزمین روم و بدیگر سخن آسیای صغیر و قسطنطنیه نیز صادق است. گرچه مهاجمان دوره‌های اسلامی خود از ترکان خالص نبودند، بلکه از قبایلی بودند که با ترکان درآمیختند.

بهر تقدیر با آنچه از نظر خوانندگان ارجمند گذشت، و هرام پنجم چه با قبایل هیونی درگیر شده باشد و چه با اقوام هیتالی، در يك نکته جای تردید نیست و آن اینکه شاهنشاه ساسانی با ترکان و یا چینیان درگیری و پیکار نداشته است. در آن روزگار هنوز ترکان به غرب سرزمین خویش و نواحی آسیای میانه بویژه کرانه‌های آمودریا، سیر دریا و هفت رود روی ننهاده بودند. قرن‌ها بعد این سرزمین، ترکستان نام گرفت. باید افزود که تاروزگار سامانیان نیز این نواحی را ترکستان نمی‌نامیدند. چنانکه می‌دانیم نام زادگاه سامانیان «ورارود» و بنا به نوشته‌ی تازیان ماوراءالنهر بود.

ترکان نخستین بار در روزگار شاهنشاهی خسرو یکم انوشیروان به سرزمینهای غربی روی نهادند. ترکان نخست به سال

۵۵۸ میلادی از بیابانهای شرقی و شمالی دریای خزر گذاشتند و باهونها و آوارها که در شمال دریای خزر می‌زیستند و اوگرها که ساکن نواحی شرقی دریای خزر بودند، روپرو شدند و پس از پیروزی براقوام مذکور به کرانه‌های مسیر سفلی رود ولگا دست یافتند.

در فاصله‌ی سالهای ۵۶۷-۵۷۱ میلادی ترکان سرزمینهای شمال دریای خزر را به تصرف آوردند و روانه‌ی کرانه‌های شمالی دریای سیاه شدند تا بادولت امپراتوری روم شرقی را بطه‌ی نزدیک برقرار کنند<sup>۶۴</sup> بعدها این نزدیکی به اتحاد میان خاقانات غربی و امپراتوری بیزانس در روزگار فرمانروایی هراکلیوس در روم شرقی بدل شد. در آن زمان خسرو دوم (ابرویث) و کواذ دوم (شیرویه) براریکه‌ی شاهنشاهی ساسانی تکیه داشتند.

اولف کتابخانه‌ی منوریه، تینید، آسم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۶۴- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقاله‌ی نگارنده در مجله «بررسیهای تاریخی» شماره ۵ سال یازدهم، زیر عنوان «ترکان و ایران در عهد خسرو و انوشیروان».

آسیای میانه در آستانه تأسیس دولت تورکوت (ترکان) سده ششم میلادی

